

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم
			تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

کربلا میدان بلا و وادی امتحان (سوم محرم)

ایام سوگواری اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام، اهل‌بیت و اصحاب کرامشان فرارسید. در سومین روز از ماه محرم‌الحرام به سر می‌بریم. از روز دوم که قافله‌ی اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام وارد کربلا شدند، فضا، فضای عجیبی است. هر لحظه نگاه کنید، خود را در قافله‌ی حضرت می‌بینید؛ من همین الآن نگاه کردم؛ دیدم در قافله‌ایم و مولای غریب ما با عده‌ای زن و بچه و تعداد معدودی همراهان، در یک صحرای بی‌آب‌و‌علف هستند. خدا می‌داند چه داغ سنگینی است!

امروز (سومین روز از ماه محرم) عمرسعد با چهارهزار نفر وارد صحرای کربلا شد. غیر از حرّ و لشکری که با خود داشت، چهارهزار نفر هم همراه با عمرسعد وارد کربلا شدند.

فردا (چهارم ماه محرم) ابن‌زیاد ده‌هزار نفر را از کوفه به سمت کربلا اعزام کرد و پس‌فردا (پنجم ماه محرم) شب‌بن‌ربعی را با هزار نفر دیگر به کربلا فرستاد. جمعیت تا روز ششم محرم همین‌طور فوج‌فوج آمدند. اینگونه که تواریخ نقل کرده‌اند^۱ لشکر عمرسعد بیست‌هزار سوار و سی‌هزار پیاده داشت؛ در برابر چند نفر؟ هر لحظه با چشم دلتان نگاه کنید، می‌بینید این روزها بر امام حسین علیه‌السلام، اهل‌بیت بزرگوار و اصحاب باوفایشان چه می‌گذرد. امیدوارم با دل همراه آنها باشیم.

اهل‌دل و اهل‌محبت از بیست‌وهشتم ماه رجب که اباعبدالله علیه‌السلام از مدینه حرکت می‌کنند، شبانه‌روز همراه امام حسین علیه‌السلام هستند. از بیست‌وهشتم ماه رجب، می‌خوابند، می‌گویند: الآن امام حسین علیه‌السلام

^۱. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۳۱۵ و بحرانی‌اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۱۶۴ و صدوق، امالی، ص ۱۵۵.

کجا هستند؟ بیدار می‌شوند، می‌گویند: امام حسین علیه السلام کجا هستند؟ خدا می‌داند این روزها چه آتشی به قلب انسان می‌زند! همین که هوا تاریک می‌شود انسان می‌گوید: خدایا! این زن و بچه، وسط صحرا، بین عده‌ای گرگ درنده! خدایا! به اینها چه می‌گذرد؟

غزلی از حافظ و اشاره به نکته‌هایی از آن

دیشب منزل بودم، بعد از نماز مغرب، ناگهان توجهی آمد؛ دیوان حافظ را که کنار دستم بود، باز کردم. غزلی از حافظ آمد. همان را برایتان می‌خوانم و اشاره‌هایی به آن می‌کنم. غزل عجیبی بود. همه‌ی شما کراً آن را شنیده‌اید. شاعر می‌گوید:

نقد صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

"نقد" یعنی پول، سکه. سابق سکه‌های طلا بود. بعضاً هم سکه‌های تقلبی درست می‌کردند و قاطی آن، فلزات دیگر می‌زدند. می‌گوید: سکه‌ی صوفی، (کسی که ادعای دین، معنویت و عرفان می‌کند)، این‌گونه نیست که همه‌اش ناب و خالص باشد.

چه بسا داعیه‌داران دین و کسانی که مدعی دیانت‌اند، در جامه‌ی دین، عرفان، روحانیت و صوفی‌گری هستند و قیافه‌ی مذهبی برای خودشان درست کرده‌اند؛ اما علی‌رغم ادعاهایشان، در درون آنها چیز دیگری می‌گذرد.

صوفی ما که ز ورد سحری مست شدی شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد

همین شخصی که در ظاهر دین و ذکر گفتن خیلی هم فعال بود و مست می‌شد؛ اما صبر کن ببین هنگامی که روز به پایان رسید و شب‌هنگام شد، چه می‌کند؟ ببین چگونه صبح و سحر با ورد مست می‌شد و شب با شراب مست می‌شود!

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد

خدای‌متعال محک تجربه را به‌میان می‌آورد و مدعیان دیانت، معنویت و عشق به خدا و اولیای او در عرصه‌ی زندگی امتحان می‌شوند. خداوند ادعای صرف را از کسی نمی‌پذیرد. «**أَحْسِبُ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ**

يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»^۲؛ مردم گمان کردند به صرف اینکه گفتند ما ایمان آوردیم، از آنها پذیرفته

می‌شود و آنها مورد امتحان قرار نمی‌گیرند؟

روز دوم محرم که اباعبدالله علیه السلام به کربلا رسیدند، سؤال کردند اینجا کجاست؟ اسم‌های مختلفی خدمت حضرت عرض کردند. حضرت می‌فرمودند: نه؛ اینجا اسم دیگری هم دارد؟ گفتند: پیرمرد خیلی کهنسالی هست که تاریخچه‌ی اینجا را بیشتر می‌داند. امام علیه السلام فرمودند: او را بیاورید. پیرمرد آمد. حضرت به او فرمودند: آیا اینجا اسم دیگری دارد؟ عرض کرد: پدران ما به اینجا کربلا می‌گفتند. همین که این جمله را گفت، حضرت فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَ الْبَلَاءِ»^۳؛ خدایا! من از غم‌ها، حزن‌ها، اندوه‌ها و بلایا به تو پناه می‌برم. سپس فرمودند: «هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ»^۴؛ اینجا جایگاه غم، اندوه، بلا و دشواری‌هاست. در همین روز حضرت برای اصحاب سخنرانی‌یی کردند و فرمودند: «الْأَسُّ عَيْدُ الدُّنْيَا»؛ مردم بنده‌ی دنیا هستند «وَ الدِّينُ لَعِقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ»؛ و دین مثل آبی است که در دهانشان می‌گردانند. آب دهانشان است؛ «لَعِقٌ» است. «يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَائِشُهُمْ»؛ تا وقتی که این آب، شیرین و لذت‌بخش است، آن را در دهانشان می‌گردانند. گاهی اوقات در دهان کسی یک آب‌نبات است یا شیرینی‌یی خورده که لذت‌بخش بوده است، آب دهان خود را چقدر مزه‌مزه می‌کند و لذت می‌برد! «فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ»^۵؛ اما به محض اینکه با بلا محک می‌خورند و آزموده می‌شوند و به بلا مبتلا می‌گردند؛ به محض اینکه می‌بینند دینداری مقارن با تحمل بلایا و سختی‌هاست؛ دیندارها بسیار اندک می‌شوند.

۲. سوره‌ی عنکبوت آیه‌ی ۲.

۳. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۳۸۱ و سیدبن طاووس، لهوف، ص ۸۱ و بحرانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۲۳۲.

۴. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۳۸۳ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۹۷ و حسینی موسوی، تسلیة‌المجالس، ج ۲، ص ۲۵۲.

۵. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۱۳۹ و علی‌بن عیسی‌اربلی، کشف‌الغمة‌فی‌معرفة‌الائمة، ج ۲، ص ۳۲ و حسین‌بن‌محمد‌حلوانی،

نزہة‌النَّاظِرِ وَ تَنْبِيْهِه‌الْخَاطِرِ، ص ۸۷.

در خلوت صوفیانه می‌توان خیلی قشنگ سماع درویشی کرد؛ می‌توان حلقه‌های ذکر داشت. در خلوت‌های صوفیانه راحت می‌توان ادعای عرفان، معنویت و عشق الهی کرد. این دشوار نیست؛ شدنی است. ببینید در خانقاه‌ها چه می‌گذرد! چه شوری دارند! در حلقه‌های ذکر و سماع‌های درویشی‌شان چه حالی دارند! اما «خوش بود گر محک تجربه آید به میان!» **«فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ»** هنگامی که دینداری ملازم با خطر کردن و تحمل شداید و محرومیت‌ها می‌شود، آنجا دیندارها بسیار کم خواهند بود و پرده‌ی دروغین دین از روی چهره‌ی بسیاری می‌افتد. معلوم می‌شود برای دین بیشتر از یک تفریح یا یک برنامه‌ی اوقات فراغت ارزش قائل نبودند و یا دین را دام تزویری کرده بودند برای اینکه خلق را شکار کنند؛ اما به محض اینکه سختی آمد، دین رارها کردند و رفتند.

امربه معروف و نهی از منکر امام حسین علیه السلام راجع به چه بود؟

سال‌های قبل هم به این اشاره کرده‌ام که در جمهوری اسلامی هفته‌ی اول ماه محرم را به عنوان هفته‌ی امربه معروف و نهی از منکر اعلام کرده‌اند. امسال دیگر فرصت نشد. سال‌های قبل گاهی اوقات برنامه‌هایی را که به این مناسبت در صداوسیما مطرح می‌شود، به طور تصادفی می‌شنیدیم.

امربه معروف و نهی از منکر که اباعبدالله الحسین علیه السلام فرمودند: اصلاً قیام من به خاطر امربه معروف و نهی از منکر است، **«أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ»**؛ هدف و قصد من امربه معروف و نهی از منکر است. بسیار مناسب است که هفته‌ی اول این ماه، هفته‌ی امربه معروف و نهی از منکر نامگذاری شده است؛ اما سؤال: امربه معروف و نهی از منکر امام حسین علیه السلام راجع به چه بود؟ و چقدر الان راجع به آن صحبت می‌شود؟! آیا امام حسین علیه السلام فرمودند: مثلاً زن‌ها روسری‌هایشان را خیلی درست نمی‌بندند؛ چادر را خوب سرشان نمی‌کنند؛ **«أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ»**؟ فرمودند: مردها چشم‌چران و هرزه شده‌اند؛ **«أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ»**؟ در پارک‌ها خیلی مراعات ضوابط شرعی و اخلاقیات نمی‌شود؛ **«أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ»**؟ نهضت اباعبدالله علیه السلام برای این

۶. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۳۲۹ و حسینی موسوی، تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۱۶۰ و بحرانی، عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۱۷۹.

بود؟! یا اباعبدالله علیه السلام روبروی حکومتی قرار داشتند که مدعی حکومت اسلامی بود و رئیس و رهبر آن حکومت مدعی مقام ولایت و امیرالمؤمنینی بود؟! سپس فرمودند: «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ»؛ آیا نمی بینید این حکومت به عدل عمل نمی کند و از هیچ ظلم و زشتی بی پرهیز ندارد؟ «لَيَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحَقَّقًا»^۷؛ در چنین شرایطی انسان مؤمن باید به سمت شهادت رغبت کند و خود را آماده‌ی شهادت نماید.

امربه معروف و نهی ازمنکر اباعبدالله علیه السلام امربه معروف و نهی ازمنکر نسبت به حکومت اسلامی منحرف بود؛ حکومتی که به دروغ مدعی اسلام است و خلاف اسلام عمل می کند.

در این هفته چقدر راجع به این مطلب شنیده‌اید؟ خدا شهید مطهری را رحمت کند؛ بخش عمده‌ای از بحث‌های ایشان در مجموعه کتاب‌هایشان که به نام "حماسه‌ی حسینی علیه السلام" چاپ شده، راجع به امربه معروف و نهی ازمنکر در نهضت حسینی علیه السلام است. بخوانید و ببینید الآن مطالبی که ایشان فرمودند، چقدر در ذهن‌ها است؟ چقدر گفته می شود؟ اگر کسی آن گونه بخوهد امربه معروف و نهی ازمنکر کند، که به موجب آنچه در روایت آمده است برترین و بهترین حکم الهی است^۸، آیا خطر متوجه‌اش نمی شود؟ آن وقت است که «قَالَ الدِّيَّانُونَ» دیندارها خیلی کم می شوند. هرکس از یک گوشه‌ای فرار می کند و می رود. می گوید: نه بابا! اینجا خیلی خطرناک است؛ فردا ممکن است ما را بگیرند، بلایی سرمان بیاورند؛ پستمان را در اداره از ما بگیرند؛ آبرویمان را ببرند؛ دستگیرمان کنند؛ اذیتمان کنند؛ حق و حقوقمان را تزییع کنند. «فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَّانُونَ». و الا در جلسه‌ی ما نشستن و راجع به دین و عشق الهی سخنرانی کردن که کاری ندارد! آنجا که باید خطر کرد و همه‌ی

۷. ابن شعبه‌ی حرّانی، تحف العقول، ص ۲۴۵ و ابن حیّون، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۵۰ و با اندکی اختلاف مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۱۱۶.

۸. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۵۵ و حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۱۹.

هستی خود را در طبق اخلاص گذاشت و در معرض خطر قرار داد، آنجا است که معلوم می‌شود چقدر دیندار داریم!

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد

هر که غش دارد و دینداریش صاف، ناب و خالص نیست؛ بلکه آلوده به دنیاپرستی است؛ وقتی موقعیت خطر پیش می‌آید، سیه‌روی می‌شود. «فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ». بلا همین است. فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَ الْبَلَاءِ». اینجا کربلا هست یا نه؟ اباعبدالله علیه السلام فرمودند: «هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ» این سرزمینی که ما آمده‌ایم، جایگاه غم و اندوه‌ها و جایگاه بلایا و شداید است. مگر این جمله را فراوان نشنیده‌اید که «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءُ وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءُ» همه‌ی روزها عاشورا و همه‌ی سرزمین‌ها کربلاست. پس همین‌جا به جایی که نشسته‌ای اشاره کن و بگو: «هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ الْبَلَاءِ». در زیارت عاشورا، متن زیارت این است: «وَ هَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زَيْدٍ وَ آلُ مَرْوَانَ» و «هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمِّيَّةٍ».^۹ «هَذَا يَوْمٌ». امام معصوم علیه السلام فرمودند: اگر می‌توانی این زیارت را هر روز، هر جا که هستی بخوان.^{۱۰} یعنی هر روز می‌توانی بگویی: «هَذَا يَوْمٌ»، امروز روزی است که امام حسین علیه السلام را شهید کردند. «هَذَا يَوْمٌ»، امروز روزی است که اهل بیت امام حسین علیه السلام را اسیر کردند. حال در کربلای زمین و عاشورای زمان خود اهل خطر کردن هستیم؟

جمعیت انبوهی از مکه همراه با اباعبدالله علیه السلام حرکت کردند؛ اما همین که خبر شهادت مسلم علیه السلام رسید، قسمت اعظم آن جمعیت رها کردند و رفتند؛ برگشتند. چرا؟ چون ابتدا گمان می‌کردند با امام حسین علیه السلام بودن یعنی رفتن به کوفه؛ حکومت تشکیل شدن و پست وزارت، وکالت، استانداری، فرمانداری، قاضی‌القضاتی، یا جایگاه، منصب، احترام اجتماعی، پول و پله‌ای، بالاخره وقتی همراه امام

^۹. مجلسی، بحار، ج ۹۸، ص ۲۹۵ و کنعمی، مصباح، ص ۴۸۴ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت‌عاشورا.

^{۱۰}. ابن قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۱۷۹ و مجلسی، بحار، ج ۹۸، ص ۲۹۳ و ۲۹۶.

حسین علیه السلام می آیند، چیزی نصیب آنها می شود؛ اما همین که فهمیدند خطر، شهادت و کشته شدن است؛ امام حسین علیه السلام را رها کردند و برگشتند. امام حسین علیه السلام با جمعیت بسیار قلیلی ماندند. این جمعیت بسیار قلیل هم یکی یکی، منزل به منزل، کم شدند. فکر می کنید امام حسین علیه السلام شب عاشورا چند نفر در خیمه داشتند؟ از هفتاد و خورده ای یاران امام حسین علیه السلام،^{۱۱} سی و خورده ای نفر روز عاشورا از لشکر عمر سعد به اباعبدالله علیه السلام ملحق شدند. فکر کنید اگر از این هفتاد و دو نفر، سی و دو نفر از آنها صبح عاشورا به اباعبدالله علیه السلام ملحق شده باشند! شب عاشورا چهل نفر بیشتر در خیمه نیستند؛ «فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ».

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد
خط ساقی گر از این گونه زند نقش بر آب ای بسا رخ که به خونابه منقش باشد

از نظر ادبی نمی خواهم وارد شرح خط ساقی شوم. خط منظور زمانی است که صورت نوجوان کم کم شروع می کند به محاسن در آوردن. اول موی نرم لطیفی بالا و دور لب هایش می روید. آن را خط ساقی تعبیر کرده است و می گوید: «خط ساقی گر از این گونه زند نقش بر آب». اثر رویدن خط ساقی را به دو شکل می توان تعبیر کرد: هم اینکه دائم به زیبایی این نوجوان بیفزاید؛ یا به عکس؛ کم کم چهره ی لطیف و ملیح او به سمت چهره ی خشن و جدی یک مرد برود و از لطافت و ملاحظت بیفتد. اگر با رویدن خط سبز بر چهره ی او مدام چهره اش زیباتر شود، عاشقانش در عشق او از دیده اشک می ریزند. اشک که هیچ، خون هم می ریزند؛ «ای بسا رخ که به خونابه منقش باشد». یا با تعبیر دیگر، اگر ملاحظت و زیبایی اش را از دست بدهد، عاشقانش در حسرت زیبایی از دست رفته، خونابه ی اشک می ریزند و چهره شان با اشک خون نقاشی و رنگ آمیزی می شود.

نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه ی رندان بلاکش باشد

^{۱۱} بعضاً مقاتل تعداد آنها را بالاتر گفته اند؛ مثلاً تا حدود صدوسی یا صد و چهل نفر.

اگر کسی طالب رسیدن به دوست و لقاء و وصال محبوب است، جز تحمل سختی و شداید راهی ندارد. کسی که نازپرورده است و در تنعم زندگی می‌کند، راهی به دوست و محبوب ندارد. اگر کسی طالب وصال و لقاء است، باید خود را برای سختی‌ها آماده کند. بسیار تعجب‌انگیز است که کسی وارد فضای عرفان شود و طالب رسیدن به مراتب بلند معرفت‌الله گردد، اما به محض اینکه مشکلی برایش پیش بیاید، خود را گم کند؛ غصه بخورد؛ گله کند و ...

عزیز دل من! تو پا در راه کربلا می‌گذاری؛ می‌خواهی هم به کربلا بروی، هم به تو خوش بگذرد؟ مگر جزء لشکر عمر سعد هستی؟ بله؛ لشکریان عمر سعد کربلا رفتند، کلی هم غنیمت گرفتند و برگشتند؛ اما اگر از لشکریان اباعبدالله علیه السلام هستی و به کربلا می‌روی، در حقیقت به ارض کرب و بلا می‌روی. پس اگر سختی، دشواری، شداید و بلایا آمد، خلاف توقع نباشد. این راه تحمل سختی برای رسیدن به لقاء است. کسی که نازپرورده و متنعم است و زندگی او در خوشی طی می‌شود، او به دوست و محبوب راه ندارد.

غم دُنْیایی دَنی چند خوری؟ باده بخور حیف باشد دل دانا که مشوش باشد

تا کی می‌خواهی غصه‌ی دنیا را بخوری؟ این را ندارم؛ آن را ندارم؛ این از دستم رفت؛ آن از دستم رفت؛ شغلم را گرفتند؛ پولم را گرفتند؛ آبرویم را بردند؛ با من چنین و چنان کردند! تا چه زمانی می‌خواهی غم دُنْیایی دَنی را بخوری؟ «غم دُنْیایی دَنی چند خوری؟ باده بخور». "باده" طبق حروف ابجد می‌شود دوازده.

خیلی حیف است کسی اهل معرفت باشد، اما دل او به خاطر دنیا مشوش باشد. این شخص خیلی ضرر کرده؛ خیلی بیراهه رفته و خیلی اشتباه کرده است. دل انسان اهل معرفت و تشویش دنیا؟ که چه خواهد شد؟ چه اتفاقی می‌افتد؟ چه کار کنم؟ یا چرا این‌گونه شد؟ ای دادبی‌دادا! چرا این را ندارم؟ چرا آن از دستم رفت؟ چه بر سرم خواهد آمد؟ «حیف باشد دل دانا که مشوش باشد».

امام سجّاد علیه السلام در حالات امام حسین علیه السلام فرمودند: هر چه روز بالاتر می آمد و داغها سنگین تر می شد؛ چهره‌ی پدرم و برجستگی از اصحاب او گلگون تر، شاداب تر و سرزنده تر می شد.^{۱۲} یکی از روایتگران صحنه‌ی کربلا که شاهد صحنه بوده و بعد وقایع کربلا را روایت کرده است، نقل می کند: من هیچ کس را ندیدم که این همه داغ بر او وارد شود، و این همه آرامش در وجود او ظاهر باشد.^{۱۳}

دلق و سجّاده‌ی حافظ ببرد باده فروش گر شرابش ز کف ساقی مهوش باشد

"ساقی مهوش" یعنی چه؟ معنی ساقی را که می دانید. ماه را هم که می دانید یعنی چه؟ قمر بنی هاشم به یادتان نیامد؟ بزرگان اهل معنا گفته اند در سیروسلوک زمام امر در دست ابوعبدالله الحسین علیه السلام است و اقیانوس معرفت در اختیار ایشان است. اگر کسی می خواهد به مسیر معرفت برود، باید از اقیانوس بی کرانه‌ی حسینی علیه السلام بهره بگیرد. سقاییت این اقیانوس به دست حضرت ابوالفضل علیه السلام است. هر کس از بزرگان اهل عرفان به جایی رسیده، با عنایت حضرت ابوالفضل رسیده است. "ساقی عطاشا کربلا" ابوالفضل علیه السلام است.

کسانی که به کربلا مشرف شده اند،^{۱۴} دیده اند که دور دیوار حرم ابوالفضل علیه السلام، بالای سردر هر یک از صحن ها یک اسم نوشته شده است. بالای یکی از سردرها نوشته شده است: "یا ساقی عطاشا کربلاء" ای ساقی تشنه کامان کربلا! کسانی را که تشنه کام کربلا هستند و عطش معرفت و عشق الهی در جانشان است، حضرت ابوالفضل علیه السلام سقاییت می کنند. می گوید: اگر شراب باده فروش شرابی باشد که از کف ساقی مهوش باشد و از کف ساقی مهوش داده می شود، ("ساقی مهوش" یعنی ابوالفضل العباس علیه السلام، ساقی‌یی که مثل ماه می ماند، قمر منیر هاشمیین و قمرالعشیره است.) حافظ همه‌ی دلق و سجّاده اش را گرو می گذارد و می فروشد تا یک جرعه از آن شراب نصیب او شود؛ یعنی

^{۱۲}. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۲۹۷.

^{۱۳}. سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۱۹.

^{۱۴}. امیدوارم همگی مشرف شده باشید. اگر هم بعضی‌ها مشرف نشده اند، خدا نصیبشان کند.

می‌گوید: همه‌ی مقامات ظاهری دینی، تمام عناوین و هر چه دارم را می‌بازم؛ همه‌ی چیزهایی که به آنها دل خوش کرده‌ام، اگر لقب آیه‌الله‌العظمی، حجة‌الاسلام و آیه‌الله دارم؛ می‌دهم؛ لقب دانشمند معظّم، آقای دکتر فلان، خانم دکتر فلان دارم، می‌دهم؛ وجاهت و آبروی دینی دارم و مردم مرا فرد خیلی مقدّس اهل دیانتی می‌دانند، می‌دهم. هرچه دارم؛ چه دلق، چه سجّاده. "دلق" جامه و ردایی است که بر تن می‌کنند. "سجّاده" هم محلّی است که فرد در آن نماز می‌خواند و عبادت و سجده می‌کند. می‌گوید: هم دلقم را می‌دهم، هم سجّاده‌ام را؛ هر دو را می‌دهم. اگر شراب از کف ساقی مهوش باشد، من همه‌ی دین و تقدّسم را می‌دهم. دینی جز حسین علیه‌السلام ندارم. دیدید خود ابوالفضل‌العباس علیه‌السلام روز عاشورا چه فرمودند. هنگامی که دست راست حضرت را قطع کردند، فرمودند:

«وَاللّٰهُ اِنْ قَطَعْتُمْ يَمِيْنِيْ اِنِّيْ اُحَامِيْ اَبَدًا عَنْ دِيْنِيْ»^{۱۵}

دین من حسین علیه‌السلام است. به خدا قسم اگر دست راستم را قطع کنید، تا هستم و برای ابد، از حسین حمایت می‌کنم و دست از حمایت او برنمی‌دارم. دین من اوست و دینی جز او ندارم؛ «اِنِّيْ اُحَامِيْ اَبَدًا عَنْ دِيْنِيْ».

وادی کربلا وادی امتحان، محک تجربه خوردن و بلا کشیدن است؛ چون در بلا کشیدن است که سالک رشد می‌کند.

نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه‌ی زندان بلاکش باشد

در بلایا است که می‌شود راه به دوست پیدا کرد و خدا برای سالک‌الی‌الله بلایا را پیش می‌آورد. اگر گام در این راه گذاشتید و مشکلات آمد، خلاف توقّعتان نباشد. وقتی مشکلات آمد، آنها را علائم امیدوارکننده‌ای بدانید که نشان می‌دهد شما جاده را درست می‌روید. شما از تهران به سمت مشهد حرکت کنید، اگر در جاده‌ای که می‌روید، مثلاً شهرهای قوچان، سبزوار یا شاهرود پدیدار شد، اینها

^{۱۵}. مجلسی، بحار، ج ۴۵، ص ۴۰ و ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۰۸ و حسینی‌موسوی، تسلية‌المجالس، ج ۲، ص ۳۰۹.

شما را مطمئن می‌کند که مسیر را درست می‌روید. در مسیر سلوک هم اگر بلا یا آمد، باید شما را خوشحال کند که درست می‌روید. اگر بلا نیامد، باید متعجب باشید و بگویید چه شده است؟ این حدیث را مکرر برایتان خوانده‌ام که اولیاء خدا وقتی بلا یا برایشان می‌آید، می‌گویند: «مَرْحَباً بِشَعَارِ الصَّالِحِينَ»^{۱۶}؛ خوش آمدی! خیر مقدم! ای علامت صالحان و صادقان! اما وقتی تنعم برایشان پیش می‌آید، می‌گویند: «ذَنْبٌ عَجَلْتُ عُقُوبَتَهُ»؛ گناهی کرده‌ایم که خدا عقوبتش را فوری فرستاد؛ خداوند ما را سرگرم دنیا می‌کند و از خودش غافل می‌سازد و از سر خود باز می‌کند. بنابراین بلا لازمه‌ی این راه است. کسی که اهل بلا کشیدن نیست، برگردد. در آن شعر هم هست؛ «برگردد آنکه با هوس کشور آمده». هرکس در هوس حکومت و دولت آمده است، برگردد. اباعبدالله علیه السلام فرمودند: برگردید. این راه، راه شهادت، اسارت، عطش، گرسنگی و بی‌خانمانی است. اگر مرد این میدان هستید، بیایید.

این لطف خداست که بلا یا را می‌فرستد. بلا یا، هم سالک را مطمئن می‌کند که راه را درست می‌رود و هم افرادی را که مدعی دروغین هستند، رسوا می‌کند؛ چون کم می‌آورند؛ میدان را ترک می‌کنند و دست از امامشان می‌کشند.

بعضی از حرف‌ها را نمی‌توانم بگویم؛ ولی واقعیت است. چقدر ما اطمینان داریم اگر امام عصر ارواح‌فداه بیایند، ما در کنار امام عصر ارواح‌فداه می‌مانیم؟ مگر مردم کوفه برای امام حسین علیه السلام نامه نوشتند؟ حضرت را دعوت کردند؛ با چه دعوتنامه‌های جذابی! باغ‌های ما به میوه و نخلستان‌های ما به خرما نشسته است! ما به اینها دست نمی‌زنیم تا شما بیایید و در حضور شما از آنها استفاده کنیم! آماده‌ایم! همه‌ی زندگی ما در اختیار شماست! دعوت‌نامه‌های آن‌چنانی! چه کسانی این دعوت‌نامه‌ها را نوشتند؟ همان کسانی که روز عاشورا شمشیر کشیدند و به اباعبدالله‌الحسین علیه السلام حمله‌ور شدند. از کجا می‌دانیم ما این‌گونه نباشیم؟ در شرایط آرامش، راحت و در فضای مساعد حرف از دیانت و عشق امام حسین علیه السلام زدن کاری ندارد! این را مردم کوفه هم گفتند. اکثریت مردم کوفه شیعه بودند. همین

^{۱۶}. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۶۳ و مجلسی، بحار، ج ۷۴، ص ۹۴ و صدوق، امالی، ص ۶۶۷.

کسانی که امام حسین علیه السلام را کشتند، شیعه بودند! خدا لطف کرده است سال‌های طولانی‌یی صحبت کرده‌ایم و حرف‌ها زده شده است. برایتان گفته‌ام شیعه‌ای بودند که وقتی جیب‌های جنازه‌های برخی از سربازهای لشکر عمر سعد را گشتند؛ دیدند حواله‌ی یک‌من جو در جیب آنهاست! با حواله‌ی یک‌من جو آمدند و امام حسین علیه السلام را کشتند. «الْتَّاسَ عَيْبُ الدُّنْيَا»؛ مردم بنده‌ی دنیا هستند. «وَ الدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى اَلْسِنَتِهِمْ»؛ و دین آب دهانی است که در دهانشان می‌گرداند. «يَحْطُونَهِ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ»؛ تا وقتی دین ضرری به معیشت، زندگی، پست و مقام، آبرو، جاهت، راحت و استراحتشان نمی‌زند، دیندارند؛ «فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ».

بلا، هم مدعیان دروغین را رسوا می‌کند و هم انسان‌های متوهم را از اشتباه در می‌آورد؛ چون گاهی اوقات بعضی از انسان‌ها شیاد نیستند؛ دچار توهم شده‌اند و خوش‌گمانی ساده‌لوحانه‌ای نسبت به خودشان پیدا کرده‌اند. گمان می‌کنند عارف عظیم‌القدری هستند. راجع به خودشان اشتباه می‌کنند. این لطف خدا است که بلایا می‌آید و آنها را از اشتباه در می‌آورد. می‌گوید: مقام اهل رضا کجا و تو؟! بین یک‌خورده گوشه‌ی دنیایت را حذف کردیم، چطور دادت بلند شد! مقام اهل شکر کجا و تو؟!

عَلَّتْ تَجْدِيدِ بزرگداشت واقعه‌ی کربلا و اقامه‌ی عزای اباعبدالله‌الحسین علیه السلام

تجدید بزرگداشت واقعه‌ی کربلا و اقامه‌ی عزای اباعبدالله‌الحسین علیه السلام در هر سال به این دلیل است که ما را بسازد؛ ما را حسینی کند. برگردیم به خودمان نگاه کنیم. تعارف ندارد؛ چند نفر از ما الآن برای خطر کردن آماده‌ایم؟ اگر همین الآن امام حسین علیه السلام بگویند: من دارم می‌روم کربلا؛ آقایان! خانم‌ها! چه کسی با من می‌آید؟ کشته شدن است! اسارت است! به خودمان برگردیم؛ ببینیم چند نفرمان بلند می‌شویم و همراه حضرت می‌رویم؟

خاطره‌ی واقعه‌ی عاشورا تکرار می‌شود برای اینکه ما حسینی شویم؛ از اصحاب اباعبدالله‌الحسین علیه السلام شویم و در کربلای زمین و عاشورای زمان خود از اصحابی شویم که حضرت فرمودند: من احدی را باوفاتر و بهتر از اصحابم ندیدم.^{۱۷} امیدواریم خدای متعال این عنایت را در حق همه‌ی ما بفرماید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۷}. مفید، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۹۱ و مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۳۹۲.